

## موضوع ۱۰

### مرور کلی موضوع

برای بسیاری سؤال بزرگ در مورد خدا این نیست که آیا او وجود دارد. در واقع، سؤالی که اغلب می‌پرسند این است که «کدام مذهب در مورد خدا حقیقت را بیان می‌کند؟» یا اگر یک گام پیشتر رویم، بسیاری در باره احتمال اینکه مذهبی در مورد خدا از مذهب دیگر صحیح‌تر باشد سؤال می‌پرسند. در همان حال که فرهنگ ما بسوی تنوع و کثرت‌گرایی رشد می‌نماید این مسئله بطور فزاینده‌ای شیوع می‌یابد. برای بسیاری، مدارا به عنوان بزرگترین فضیلت مطرح شده است. هر گونه ادعای حقیقت مطلق یا درک انحصاری نخوت و عدم تحمل دیگران تلقی می‌شود. با وجود این، این دقیقاً وضعیت مسیحیان است هنگامی که ادعا می‌کنند عیسی تنها راه ارتباط با خداست.

در این مطلب ما:

- تاثیرات فرهنگی بر شکیبایی نسبت به سایر مذاهب را ارزیابی می‌کنیم.
- مفاهیم ادعای مسیح که او تنها طریق بسوی خداست را کشف می‌نماییم.
- طرز بیان موثر اینکه چرا عیسی مسیح تنها راه بسوی خداست را یاد خواهیم گرفت.

### هدف موضوع

چطور می‌توانیم بطور موثری از حقیقت انجیل در جهان کثرت‌گرای کنونی دفاع کنیم؟ چگونه می‌توانیم مردم را متقاعد کنیم که عیسی تنها راه بسوی خداست؟ آیا این ادعای مسیحیان که می‌گویند ما تنها مالکان حقیقت هستیم صحیح است؟ چطور می‌توانیم انجیل را با دیگران در میان گذاریم بدون آنکه متکبر و نسبت به دیگران نابردبار به نظر آییم؟

## کوپک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«مسیحیان بیش از حد تنگ نظر بوده‌اند. آنها نیاز دارند بفهمند که ممکن است سایر مردم نیز در مورد حقیقت چیزهایی بدانند.»

«به عنوان مسیحیان، ما باید بیشتر در مورد محبت و فیض خدا گفتگو کرده و وقت کمتری را صرف حمله به عقاید دیگران نماییم.»

«تمامی مذاهب به سادگی مسیرهای گوناگونی هستند که به یک قله ختم شوند.»

«لازم است ما از طریق بالا بردن صدای خود در اعتراض به کثرت‌گرایی و مدارا با همه، با چالش فرهنگ خود وارد برخورد شاخ به شاخ شویم.»

«مسیح بیش از اغلب مسیحیان با مدارا رفتار نمود. او مردم را آنجور که بودند محبت نموده و می‌پذیرفت.»

«من واقعاً دلم می‌خواهد مسیحی شوم، اما از کجا بدانم که مسیحیت طریق صحیح به سوی خداست، خصوصاً با وجود اینهمه مذاهب در جهان؟»

## نمونه جهت مطالعه

کتابون

کتایون بالاخره توانست انجیل را با دوستش سیما در میان گذارد. سیما نسبت به گفته‌های کتایون خیلی علاقمند بنظر می‌رسید، اما وقتی کتایون توضیح در مورد انجیل را به پایان رساند و از او پرسید آیا مایل است به مسیح ایمان آورد، مردد ماند.

«آنچه تو می‌گویی به نظر خیلی منطقی می‌آید و درست می‌نماید. اما من با این واقعیت مشکل دارم که تو مسئله را طوری جلوه می‌دهی، گویی مذهب تو تنها مذهب درست است. من تمامی مذاهب را بررسی نکرده‌ام، اما تو از کجا تا آن حد مطمئنی که فقط شما حقیقت را در دست دارید؟ چه کسی گفته پیروان سایر مذاهب جهان در اشتباهند؟ آیا یک بودیست یا مسلمان صادق همان خدای شما را با اعمال مذهبی بعضاً متفاوت پرستش نمی‌کند؟ چه کسی گفته آنها اشتباه می‌کنند و حق با شماست؟ اگر شما به جای کتایون بودید چه جوابی به سیما می‌دادید؟

پرستش یا موضوع اصلی پیش روی شما چیست؟

## مطالعه کتاب مقدس

### یوحنا ۳: ۱۶-۱۸

«<sup>۱۶</sup> زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. <sup>۱۷</sup> زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان دآوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. <sup>۱۸</sup> آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هرکه ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.»

در اینجا، عیسی مسیح به نقودیموس، یکی از رهبران مذهبی عصر خود پاسخ می‌دهد. نقودیموس مجذوب عیسی شده و می‌خواست بیشتر بشنود، اما به منظور اجتناب از دیده شدن توسط کسانی که کمتر موافق مسیح بودند، فقط شب هنگام نزد عیسی می‌آمد. سؤال عمده نقودیموس در مورد طریق رستگاری بود.

بر اساس این آیات، رستگاری چگونه حاصل می‌شود؟ «به او ایمان آرد» به چه معناست؟

مسئله غامض این موضوع که افرادی که حیات جاوید دارند را از کسانی که محکوم هستند جدا می‌کند در چیست؟ این برای میلیاردها انسان در جهان که مسیحی نیستند بیانگر چه چیزی است؟

#### اعمال ۴: ۸-۱۲

«<sup>۸</sup>آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل،<sup>۹</sup> اگر امروز از ما بازپرس می‌شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است،<sup>۱۰</sup> جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.<sup>۱۱</sup> این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است.<sup>۱۲</sup> و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

#### یوحنا ۱۴: ۵-۶

«<sup>۵</sup>توما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟»<sup>۶</sup> عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.»

در اعمال ۳ پطرس و یوحنا گدای لنگی به نام جمیل را شفا دادند. در حین اینکه آنها انجیل را برای جماعتی که گرد آمده بودند موعظه می‌کردند، مقامات یهودی آنها را دستگیر نمودند. صبح روز بعد وقتی پطرس و یوحنا را نزد رهبران یهود بردند، پطرس با شجاعت قیام مسیح را اعلام نموده، گفت اکنون نجات از طریق ایمان به مسیح میسر است.

شب قبل از آنکه مسیح مصلوب گردد، او و شاگردانش آخرین شام خود با هم را جشن گرفتند. سؤال توما بلافاصله بعد از آن مطرح شد که عیسی برای شاگردان توضیح داد که بزودی نزد پدر باز خواهد گشت.

این متون در مورد نجات به ما چه می‌گویند؟

### ۱ تیموتائوس ۲: ۱-۵

«پس از همه چیز اول، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به‌جا آورند؛<sup>۱</sup> بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم.<sup>۲</sup> زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهنده ما خدا<sup>۳</sup> که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.<sup>۴</sup> زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد.»

پولس این نامه را نوشت تا تیموتائوس را در مورد چگونگی هدایت کلیسای تحت رهبری‌اش راهنمایی نماید. در فصل ۱، پولس به تیموتائوس در مورد مخالفت از طرف معلمین دروغین هشدار داده، و انجیل پرفیض را که خود تبلیغ کرده بودند به او یادآوری می‌نماید. از طریق متن بالا پولس یک سری راهنمایی‌ها را آغاز می‌نماید.

«متوسط» چیست؟ این توصیف چگونه مورد مسیح صدق می‌کند؟

این آیات چطور این ادعا که نجات فقط در عیسی مسیح یافت می‌شود را تایید می‌نمایند؟

## دیگر منابع

«ادعای اینکه مسیح تنها راه بسوی خداست توهین‌آمیز است»، به قلم لی استرابل

فصل پنجم از کتاب «موردی برای ایمان»، چاپ ۲۰۰۰

## از کتاب «موردی برای ایمان» به قلم لی استرابل

والتر چاپلینسکی نظرات محکمی در مورد مذهب داشته و از بیان آنها هیچگونه ابایی نداشت. در سال ۱۹۴۰ وی با تقبیح پر سر و صدای مذهب سازمان یافته و توصیف آن به عنوان «موشک» و محکوم نمودن تعدادی از فرقه‌های مسیحی با ذکر نام آنها، در شهر راجستر، ایالت نیوهامپ شایر بلوایی پیا کرد. نتیجه: وی خود را در بازداشت یافت در حالی که بنا به قانون ایالتی که بیان «هر گونه کلام اهانت‌بار، استهزاء‌آمیز یا تحریک‌کننده به هر فردی که بطور قانونی در هر خیابان یا هر محل عمومی دیگر باشد» را جرم محسوب می‌نمود، محکوم گردید.

چاپلینسکی با اعتقاد به اینکه آزادی بیانش مورد تجاوز قرار گرفته بر علیه حکم خود اعتراض و آن را به دادگاه عالی ایلات متحده کشاند. با این وجود در سال ۱۹۴۲ چند قاضی متفق‌القول با بیان اینکه «عبارات ستیزه‌جویانه» مانند عباراتی که وی بر زبان آورد خارج از حفاظت قانون اصلاحی اولیه قرار دارند، حکم وی را تایید نمودند. سی سال بعد دادگاه عالی تعریف خود از «عبارات ستیزه‌جویانه» را با نامیدن آنها تحت عنوان «اصطلاحات توهین‌آمیز شخصی» که «ذاتاً ممکن است منجر به اعمال خشونت‌آمیز گردند» تبیین نمود.

«عبارات ستیزه‌جویانه» در میان مردم سبب واکنش غریزی شده، خشم آنان را برانگیخته و دست‌هایشان را به مشت‌های گره کرده تبدیل می‌نماید. این زبان توهین‌آمیز در اثر حمله به عزیزترین باورهای آنان عمق وجودشان را نشانه رفته، از لحاظ معنوی آنها را آزرده و سبب می‌شود سر به انتقام بردارند. برای برخی از مردم کلمات شدیداللحن عیسی مسیح چنین حالتی دارد: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.»<sup>۱</sup>

بسیاری این ادعای مسیحیان را که تنها راه رسیدن به خدا از طریق عیسی ناصری است نخوت‌آمیز، تنگ‌نظرانه و متعصبانه می‌دانند. در روزگار کثرت‌گرایی و مدارای مذهبی، این ادعای انحصاری از لحاظ سیاسی نادرست بوده، کشیده‌ای لفظی است بر گونه سایر سیستم‌های عقیدتی. رزماری ردفورد رویتر پلورالیست بر آن برچسب «گزارفگویی مذهبی گنگ» می‌زند، در حالیکه عالمی یهودی آنرا «دیکتاتوری روحانی» می‌خواند که مروج نوعی منش خودبینانه و برتری‌جویانه بوده که می‌تواند سبب نفرت و خشونت نسبت به کسانی شود که اعتقادات متفاوتی دارند.

مطمئناً امروزه نگرشی مانند آنچه توسط فیلسوف هندی سوامی ویوکناندا بیان شد بسیار قابل قبول تر است. او در سال ۱۸۹۳ در پارلمان مذاهب جهان اعلام کرد: "ما (هندوها) می‌پذیریم که تمام مذاهب حق هستند." به گفته وی گناه واقعی این است که دیگری را گناهکار بنامیم. اینگونه روشنفکری‌ها و آزاداندیشی‌ها با فرهنگ نسبیت‌گرای حاضر که در آن هیچ «واقعیتی» برای تمامی ادوار، نقاط، مردم و فرهنگ‌ها حقیقت عمومی ندارد، بخوبی سازگار است. در واقع دو سوم آمریکاییان اکنون منکر آن هستند که چیزی به عنوان حقیقت وجود دارد. هنگامی که من منکر خدا بودم، به این ادعای مسیحیان که آنها امتیاز انحصاری تنها مسیر صحیح به سوی مذهب را در دست دارند می‌تاختم. غرولند می‌کردم: "فکر می‌کنند که هستند؟ چه حقی دارند در مورد دیگران قضاوت کنند؟ کجای این ادعا نشانگر محبت مسیح است؟" چالز تمپلتون ادعای کتاب مقدس را که «اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم»<sup>۲</sup> را «جسارتی غیر قابل تحمل» می‌نامد. مسیحیان در جهان اقلیتی کوچک هستند. تقریباً بر روی کره زمین از هر پنج نفر چهارتا به خدایانی غیر از خدای مسیحیان اعتقاد دارند. جمعیت بیش از پنج میلیارد نفری که بر روی کره زمین زندگی می‌کنند بیش از سیصد خدا را احترام یا پرستش می‌نمایند. اگر مذاهب همزادگرا و قبیله‌ای نیز به حساب آیند تعداد از سه هزار فراتر خواهد رفت.

آیا باید باور کنیم که حق فقط با مسیحیان است؟

به رغم آنکه تمپلتون تعداد خدایان مورد پرستش در جهان را کمتر از تعداد واقعی در نظر گرفت، نکته مورد نظر او به قوت خود باقیست. ادعای انحصاریت مسیح امروزه جزء بزرگترین موانع برای جویندگان مسائل روحانی می‌باشد. در مورد موضوعی چنین ظریف، می‌دانستم که باید با متخصصی که دارای فکری قاطع و تحلیلگر، زمینه فلسفی ژرف و تجربه وسیع در زمینه گستره‌ای از مذاهب مختلف جهان است گفتگو کنم. چنان محکی مرا به سوی حاشیه آتلانتا در جرجیا و دفتر کار راوی زکریاس کشاند که در هند متولد و بزرگ شده بود.

## مصاحبه پنجم: راوی زکریاس

راوی زکریاس در حالی که کت مشکی خود را بیرون آورده و کنار میز چوبی دوار دفتر کارش می‌نشست گفت: "ضرب‌المثل هندی قدیمی است که می‌گوید برای رسیدن به بینی دو راه وجود دارد."

در حالی که مستقیم به بینی‌اش اشاره می‌کرد گفت: "یکی این راه". سپس دست خود را از پشت سر آورده و از کنار بینی خود را لمس کرد. با لبخند گفت: "و دیگری این راه".

به عبارت دیگر، گاهی هندیها ترجیح می‌دهند به جای آنکه برای رسیدن به جواب سریعاً سر اصل مطلب بروند، مسیری طولانی و دایره‌وار را انتخاب کنند. گاهی این مسئله در مورد زکریاس نیز که به عنوان یکی از زیرک‌ترین و فصیح‌ترین مدافعان مسیحیت در جهان کسب شهرت نموده، صدق می‌کند. وی که دارای روحیه آرام و در عین حال ذکاوتی بُراست، توسط بیلی گراهام "مرد با ادراک روحانی فوق‌العاده و کاملیت عقلانی" نامیده می‌شود. او در پنجاه کشور و دانشگاه‌های بیشمار در مورد مسیحیت، فلسفه، مذاهب جهان و آیین‌های دینی سخنرانی کرده است. کتابهای او عبارتند از: کتاب برنده جایزه «آیا انسان می‌تواند بدون خدا زندگی کند»، که تا حدی بر اساس سلسله سخنرانی‌های نافذ وی در دانشگاه هاروارد می‌باشد، «چهره‌ای درهم شکسته»، «رخساره واقعی انکار خدا»، «ما را از شریر برهان»، «فریادهای قلب»، و «عیسی در میان سایر خدایان». نخستین کتاب کودکان وی تحت عنوان «بازرگان و دزد» در سال ۱۹۹۹ منتشر شد.

زکریاس در مدرسه الهیات بشارتی تثلیث تحصیل و مدرک فوق‌لیسانس الهیات خود را اخذ، و در دانشگاه کمبریج محقق مهمان بوده است. به وی از کالج و مدرسه علوم دینی هاگتون و کالج الهیات تیندال دکترای افتخاری الهیات و نیز از کالج آزبری دکترای افتخاری حقوق اعطاء شد. او رئیس پیشین بخش بشارت و اندیشه معاصر مدرسه علوم دینی الهیاتی آلیانس است.

در حال حاضر زکریاس موسسه خدمات بین‌المللی راوی زکریاس را سرپرستی می‌کند که در ایلات متحده، کانادا، هند، و انگلیس دفتر دارد. او و همسرش مارگرت دارای سه فرزند هستند.

زکریاس شخصیتی با ابهت بوده و لبخندی شبیه پسر بچه‌ها بر لب دارد. پوست نیمه برنزه او با موهایش که از سفیدی تقریباً می‌درخشند در تضاد است. او با صدایی صاف و نیرومند که لهجه و آهنگ هندی در آن قابل تشخیص است صحبت می‌کند. شدیداً مودب و مهمان‌نواز، در مورد وقت دست و دلباز و کاملاً بر روی مصاحبه متمرکز بود، حتی با وجود آنکه در پشت صحنه کارکنانش با تب و تاب در تدارک سفر بین‌المللی دیگری بودند که بزودی عازم آن می‌شد.

آمده بودم تا در مورد ادعای عیسی مسیح که او تنها راه به سوی خداست از او بپرسم، ادعایی که وی در حضور شاگرد خود توما اظهار کرده بود. بر اساس احادیث، توما که زمانی شکاک بود، در اثر رویارو شدن با مسیح قیام کرده ایمانش تقویت شده، بعدها با جسارت به قلب هندوستان رفت تا پیام

مسیحیت را برساند و در نهایت در نزدیکی مدرّس به قتل رسید. زکریاس در حدود شش مایلی جایی به دنیا آمد که بنای یادبود شهادت وی قرار دارد.

از جهاتی، سفر روحانی زکریاس یادآور سفر توما است. پس از سپری کردن سالهای اولیه به عنوان یکی مسیحی صرفاً اسمی، زکریاس در سن هفده سالگی بدنبال شنیدن سخنان مبشری آمریکایی در یک گردهمایی به نوعی ایمان تجربی دست یافت. مدتی بعد در اثر اقدام برای خودکشی به دلیل بی‌معنا یافتن زندگی سر از بیمارستان درآورد، تجربه‌ای که بواسطه آن به پیرو عمیقاً صمیمی مسیح و مبشری از هندوستان به نقاط مختلف جهان تبدیل گردید.

من می‌دانستم تجربه وی در چنان محیط چند فرهنگی و چند مذهبی، جایی که او در میان مسلمانان، هندوها، سیکها رشد یافت، سبب غنی شدن بینش وی در مورد این سوال در دسر آفرین در باره انحصارطلبی مسیح می‌گردد. در حالی که او چای داغ را مزه‌مزه می‌کرد، من یادداشت‌هایم را از کیف بیرون آورده و فوراً به موضوع مورد نظر پرداختم.

## نفوت مسیحیت

در مقدمه سؤال گفتم: "مرا بخاطر صراحتم ببخشید، اما آیا این بطور فاحش برای مسیحیان نخوت‌آمیز نیست که ادعا می‌کنند عیسی مسیح تنها و یگانه راه به سوی خداست؟ چرا مسیحیان فکر می‌کنند در این ادعای خود محق هستند که آنها راست می‌گویند و هر کس دیگری در جهان اشتباه می‌کند؟"

در حالی که لهجه و پوشش سنتی اش (پیراهن سفید آهار زده و کراوات محکم) به وی حالتی رسمی می‌داد، او بطور تغییرناپذیری پراشتیاق، گرم و غرق در جوابهایش بود.

در حالی که صدایش جان می‌گرفت و چشمانش صمیمی و پرتوجه بنظر می‌رسیدند جواب داد: "لی، من این سوال را بسیار زیاد می‌شنوم، بخصوص در شرق. اولین کاری که انجام می‌دهم این است که سعی می‌کنم به اطلاعات غلطی که همراه آن است بپردازم."

پرسیدم: "اطلاعات غلط؟ مانند چه؟"

گفت: "اول، مهم است که درک کنیم مسیحیت تنها مذهبی نیست که ادعای انحصاریت دارد (نه تنها از لحاظ الهیاتی بلکه زبانی). مسلمانان معتقدند که معجزه منحصر به فرد، بسنده و تکامل‌بخش اسلام قرآن است. آنها می‌گویند، با این وجود قرآن فقط به عربی رسمیت داشته و هر گونه ترجمه استحکام آنرا از بین می‌برد. نه فقط درک پایه‌ای از عربی بلکه دانش پیچیده‌ای از این زبان الزامی است.

”در مورد بودیسم، این مذهب زمانی پا به عرصه وجود گذاشت که گاوتاما بودا دو ادعای زیربنایی هندویسم (اقتدار نهایی وداس که متون مقدس آنهاست، و سیستم صنفی) را رد کرد. هندویسم خود در مورد دو یا سه موضوع مطلقاً سازش ناپذیر است: شریعت کارما، که قانون اخلاقی اثر و تأثیر است، به طوریکه هر مولودی باززادی است که تاوان زندگی‌های پیشین را می‌پردازد؛ اقتدار وداس؛ و تناسخ.“

من صحبت او را قطع کردم. در حالی که به اظهاراتی از قبیل آنچه در ابتدای این فصل از سوامی ویوکناندا نقل شد فکر می‌کردم، گفتم: ”اما من شنیده‌ام که هندوها با بلندنظری کامل می‌گویند هندویسم ایمانی است اهل مدارا.“

لبخند زده و گفت: ”وقتی این بیانیه را می‌شنوید، آنرا از روی ظاهرش ارزشگذاری نکنید. معنای واقعی آن این است که هندویسم به شما اجازه می‌دهد اعمال مذهبی خود را تا زمانی بجا آورید، که در تعریف آنها از حقیقت که تلفیقی است بگنجد.“ تلفیق‌گرایی تلاشی است برای درهم آمیختن باورهای متفاوت و حتی متضاد.

وی ادامه داد: ”در مورد مذهب سیک، این مذهب چالشی بود هم برای هندویسم و هم بودیسم. دسته بعد منکرین خدا هستند، که نقطه نظر اعتقاد به خدا را رد می‌کنند. و حتی بهایی‌گری که ادعا می‌کند آغوشی عالمگیر است برای تمامی مذاهب، به مستثنا نمودن انحصارگراها ختم می‌شود! بنابراین، این نظریه که مسیحیان به دلیل ادعای انحصاریت خود متکبر هستند، سبب نادیده گرفته شدن این واقعیت می‌شود که سایر مذاهب عمده نیز چنین عمل می‌کنند. پس هنگامی که مردم از نخوت داد سخن سر می‌دهند، این حمله‌ای منطقی از سوی آنها نمی‌تواند باشد.“

شروع کردم به فرمول‌بندی سؤال بعد، اما زکریاس پیش‌بینی کرد که سؤال به کجا ختم خواهد شد، و به میان صحبت‌م پرید تا جمله را تکمیل کند.

شروع کردم: ”شما معتقدید که تمام حقیقت . . .“

گفت: ”از لحاظ تعریفی، انحصاری است. بله. من معتقدم. اگر حقیقت چیزهای دیگر را رد نکند، ادعایی در مورد حقیقت صورت نگرفته است؛ بلکه صرفاً نظریه‌ای بیان شده است. هر بار که در مورد حقیقت ادعایی را مطرح می‌کنید، مقصود شما این است که هر چیز متضاد آن غلط است. حقیقت متضاد خود را رد می‌کند.“

گفتم: ”کسانی هستند که این مسئله را انکار می‌کنند.“

”بله، اما به این مورد فکر کنید: انکار ماهیت انحصاری حقیقت خود طرح ادعایی در مورد حقیقت است، پس آیا در اینصورت نیز شخص متکبر نیست؟ این مانند چوب خمیده پرتابی است که نزد

پرتاب‌کننده خود باز می‌گردد، اما شخص محکوم‌کننده اغلب تأمل نمی‌کند تا آن را در نظر گیرد. ادعاهای روشن مسیح مبنی بر اینکه او راه، راستی و حیات است به منزله این است که، اولاً، حقیقت مطلق است، و در ثانی، قابل فهم می‌باشد. ادعای انحصاریت مسیح بدین معناست که بطور قطع هر چیزی که با آنچه وی می‌گوید تناقض داشته باشد از لحاظ تعریفی غلط است.

گفتم: «این که مسیحیان به چنین چیزی اعتقاد دارند یک بعد قضیه است، بعد دیگر این است که آنرا بدون آنکه خودبین و برتری طلب به نظر آیند مطرح کنند. اما آنها اغلب چنان می‌نمایند.»

زکریاس آهی کشید. این اتهامی دیگری بود که او بارها شنیده بود. جواب داد: «بله، اگر حقیقت با محبت تقویت نگردد، در نتیجه صاحب آن حقیقت نفرت‌انگیز و حقیقت زنده می‌شود. با توجه به اینکه در هند بزرگ شدم و در کنار دوستان هندو، مسلمان، بودایی، و سیک رشد یافتیم، می‌توانم برخی از انتقادات آنان به مسیحیت را درک کنم. تاریخ مسیحیان توضیحاتی برای شیوه عملکرد خود دارد. خشونت، مخالفت و دشمنی با محبت مسیح در تضاد هستند. هیچکس نمی‌تواند محبت مسیح را با عباراتی که محبت آمیز نیست، مطرح نماید.»

«در هند ضرب‌المثلی داریم که می‌گوید به محض اینکه بینی فرد را قطع کردی، دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد به او گل رُزی بدهی تا ببوید.» وی ادامه داد: «اگر تکبر فردی مسیحی باعث دور شدن کسی شود، آن شخص نسبت به پیام مسیحیت پذیرا نخواهد بود. ماهاتما گاندی می‌گوید «من مسیح آنان را دوست دارم، اما از مسیحیانشان خوشم نمی‌آید.» فریدریک نیچه می‌گوید «من زمانی به رستگاری ایمان خواهم آورد که مسیحیان کمی رستگارتر بنظر آیند.» نکات مورد نظر آنها باید مورد توجه قرار گیرد.»

وی افزود: «با اینحال، این امکان‌پذیر است که بطور محبت‌آمیز مدعی انحصاریت حقیقت شد، درست مثل دانشمندی که می‌تواند خیلی آرام بگوید «این قانون دوم ترمودینامیک است» بدون آنکه اضافه کند «حال، آیا می‌توانیم رأی‌گیری کنیم چند نفر از ما می‌تواند مطابق آن عمل نمایند؟»

«پس آیا انتقادات به مسیحیان اغلب به جا هستند؟»

«بله، ما گاهی با حساسیت‌های فرهنگی تصادم کرده‌ایم. هر چند که مذاهب شرقی نیز امروزه در این زمینه باید خودکاو‌یهای زیادی انجام دهند. تعصبات داخلی و کشمکش‌های سیاسی به کنار، من هیچ کشور مسیحی را نمی‌شناسم که در آن زندگی شما در خطر باشد زیرا از زمینه اعتقادی دیگری هستید. اما امروزه کشورهای زیادی در جهان وجود دارند، از قبیل پاکستان، عربستان سعودی و ایران، که در آنها پیرو مسیح شدن معادل است با به خطر انداختن زندگی خود و خانواده.»

من در سالهای گذشته به اندازه کافی گزارشات روزنامه‌ها را خوانده بودم که صحت این مسئله را از جمله در سرزمین مادری زکریاس، یعنی جایی که هزاران مسیحی توسط نظامیان هندو در سالهای اخیر کشته شدند، بدانم. اما گاهی این روشی که مسیحیان از طریق آن سعی در اشاعه ایمان خود دارند نیست که توهین‌آمیز می‌باشد. گاهی مردم در مقابل خود پیام عکس‌العمل نشان می‌دهند. زکریاس اشاره کرد: "حتی آن کسی که زندگی کاملی داشت سر از روی صلیب در آورد. مقاومت در مقابل حقیقت می‌تواند آنقدر قوی باشد که حتی هنگامی که شخص مطلقاً مرتکب اشتباهی نشده سبب خشونت و نفرت شود."

### مبداء، معنا، اخلاق، سرنوشت

هر کسی می‌تواند مدعی شود تنها راه بسوی خداست. بواقع، در طول تاریخ افراد ناقص‌العقل زیادی چنین ادعایی را مطرح کردند. بحث اصلی این است که چرا باید کسی باور کند که عیسی هنگام مطرح کردن ادعای خود حقیقت را می‌گفت.

از زکریاس پرسیدم: "بر چه اساسی شما باور دارید که این ادعای عیسی حقیقت دارد؟" در حالی که سر خود را تکان می‌داد جواب داد: "اوه، بله، این قلب سؤال است. از یک سو، شما می‌توانید بگویید قیام مسیح تأیید کرد که او پسر خداست. و اگر این حقیقت داشته باشد، پس تمامی سیستم‌های اعتقادی دیگر نمی‌توانند مبتنی بر حقیقت باشند، زیرا هر کدام از آنها چیزی برخلاف الوهیت وی اظهار می‌دارند. و البته، مدارک تاریخی مربوط به قیام کاملاً متقاعدکننده هستند. "از سوی دیگر، شما می‌توانید با بررسی چهار پرسش اساسی که هر مذهبی بدنبال پاسخگویی بدانهاست به این موضوع پردازید: مبداء، معنا، اخلاق و سرنوشت. من معتقدم که فقط پاسخهای عیسی مسیح با واقعیت جور در می‌آیند. انسجامی در جوابهای وی وجود دارد که در هیچ مذهب دیگری یافت نمی‌شود."

این نظریه شجاعانه‌ای بود. "ممکن است با ذکر مثالهایی در مورد اینکه چگونه سایر مذاهب در چنین امتحاناتی شکست می‌خورند، این نظریه را ثابت نمایید؟"

پاسخ داد: "بودیسم را در نظر بگیرید. جواب بودا به سؤال فناپذیری با جواب وی در مورد مبداء سازگاری ندارد. ببینید، بودیسم در اصطلاح حتی اگر منکر خدا نباشد، فاقد خداست. اما اگر خالق وجود نداشت، از کجا شخص به قانون اخلاقی می‌رسید؟ یا نسخه هندوی تناسخ را در نظر بگیرید. اگر

هر مولودی ولادت مجدد باشد، یا اگر هر حیاتی تاوان زندگی پیشین را پس دهد، پس در تولد اول خود تاوان چه چیز را پس می‌دهید؟ می‌بینید، تناقض غالب می‌شود.

سریعاً افزود که قصد افترا زدن به این مذاهب را ندارد. گفت: "محققین بزرگ به شما خواهند گفت که تناقض وجود دارد. حتی گاندی بیان داشت که اگر دست او بود بعضی از متون مذهبی را از هندویسم حذف می‌کرد، زیرا شدیداً با هم تناقض دارند. در مقابل، عیسی مسیح برای این چهار سؤال بنیادی زندگی به گونه‌ای پاسخ می‌دهد که با واقعیت منطبق بوده و بر خلاف تمامی سیستم‌های اعتقادی دیگر دارای پیوستگی درونی می‌باشد."

این ادعا مبارزه‌طلبانه بود. گفتم: "تک تک را بررسی کرده و به من بگویید چطور." پاسخ داد: "قبول، در مورد مبداء، کتاب مقدس می‌گوید ما با خدا یکی نیستیم (بر خلاف ادعای هندو) بلکه از او متمایزیم. به عبارت دیگر، ما به خود هستی نبخشیدیم، بلکه مخلوق خداییم. از آنجایی که به صورت او آفریده شدیم، این سبب می‌شود نسل بشر دارای معیارهای اخلاقی باشد. هیچ سیستمی جز سیستم تک خدایی قادر به تشریح این مطلب نیست. حتی معتقدین به فلسفه طبیعی توضیحی برای شبکه اخلاقی بشریت ندارند. با این وجود، این شبکه اخلاقی با واقعیت تجربه بشر مطابقت دارد.

"همچنین، مسیحیت می‌گوید ما اراده الهی را رد کردیم. وسوسه‌گر در باغ گفت اگر از این میوه بخورید، شما مانند خدایان شده، خوب را از بد تشخیص خواهید داد. مفهوم این مطلب این است که شما تعریف‌کننده خوب و بد شدید. بشریت در همان جا متولد شد؛ انسان معیار همه چیز شد. این طغیان ارادی و رد کردن خدا با واقعیت تطابق دارد. همانطور که مالکوم موگریج گفت، شرارت بشر نه تنها از لحاظ تجربی قابل تصدیق‌ترین بلکه از لحاظ فلسفی مقاومترین واقعیت است.

"سپس، موضوع معنا. یکبار دیگر، ایمان مسیحی بی‌رقیب باقی می‌ماند. ساده‌ترین راه برای توصیف این است که خداوند ما را با دعوت به خوب بودن، به سوی معنا فرا نمی‌خواند. او از این طریق که به ما بگوید یکدیگر را محبت کنید نیز ما را بسوی معنا نمی‌خواند. فقط در تجربه پرستش است که معنا وجود می‌یابد. فقط چیزی فراتر از لذت می‌تواند معنا بیافریند، و آن تجلی جاودانه خود خدا در پرستش است. کتاب مقدس به ما می‌گوید خداوند خدای خود را با تمامی دل، جان و فکر خود دوست بدار و فقط بعد از آن خواهیم توانست همسایه خود را همانند خود دوست بداریم. این نیز با تجربه تطبیق دارد.

"بعد از آن، مسیحیت می‌گوید اخلاق بر فرهنگ استوار نیست، بلکه دقیقاً از شخصیت خداوند ریشه می‌گیرد. در غیر اینصورت، شما با این معما از فلسفه قدیم روبرو خواهید شد: آیا قانون اخلاقی بالاتر

و مافوق شماسست، یا اینکه قانون اخلاقی مادون شما است؟ اگر بالاتر و مافوق شماسست، پس ریشه آنرا در کجا می‌یابید؟ تنها راه برای توضیح این است که آنرا در یک خدای ابدی، اخلاقی، قادر مطلق و بیکران می‌توان یافت که از شخصیت خود غیرقابل تفکیک است. بنابراین مسیحیت اخلاق را بروشی منطقی توضیح می‌دهد.

”نهایتاً، سرنوشت بر پایه قیام عیسی مسیح قرار دارد، واقعه تاریخی که الوهیت وی را اثبات نموده، دری را بسوی آسمان برای هر کس که او را پیروی کند گشود. در کجا می‌توانند چیزی را بیابند که با چنین ادعایی برابری کند؟“

”بیلی گراهام یکبار در مورد ملاقات با کونارد ادناتور، شهردار گولنگن که بدلیل ضدیت با رژیم نازی توسط هیتلر به زندان افکنده شد و بعدها بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۳ صدراعظم شدیداً مورد احترام آلمان غربی گردید، صحبت کرد. ادناتور در چشمان بیلی گراهام نگریسته و پرسید، «آیا تو به قیام عیسی مسیح از مردگان اعتقاد داری؟» گراهام گفت، «البته معتقدم.» ادناتور پاسخ داد، «آقای گراهام خارج از قیام مسیح من هیچ امید دیگری برای این جهان سراغ ندارم.»

”حق با اوست. از آنجایی که قیام یک واقعه تاریخی واقعی است، ما می‌توانیم بخشیده شویم، قادریم با خدا آشتی نماییم، می‌توانیم ابدیت را با وی سپری کنیم و می‌توانیم به تعلیم عیسی به عنوان تعلیمی از سوی خدا اعتماد نماییم.“

”یکی از دوستانم از اسلام به مسیحیت گرویده و بعدها شهید شد. بیاد دارم که بعد از آنکه پایش متلاشی شد او را در بیمارستان ملاقات کردم. او گفت: هر چه بیشتر در مورد آنچه دیگران ادعا کرده و تعلیم دادند یاد می‌گیرم، عیسی مسیح بنظرم جذاب‌تر می‌آید. من هرگز آن گفته را فراموش نکرده و معتقدم که حقیقت مطلق است.“

”هیچ انسانی مانند مسیح سخن نگفت. هیچ کس هرگز نظیر او به سؤالات پاسخ نداد، نه تنها از لحاظ قیاس منطقی بلکه از جهت شخصی. از جنبه هستی‌گرایانه می‌توانیم آنرا بیازماییم. به لحاظ تجربی می‌توانیم آنرا به محک آزمایش گذاریم. کتاب مقدس صرفاً یک کتاب عرفانی یا روحانی نیست؛ کتابی است که حقایق جغرافیایی و تاریخی را نیز عرضه می‌کند. اگر شکاکی صادق باشید، تنها شما را به سوی یک احساس فرا نمی‌خواند بلکه دعوت از شماسست به سوی یک شخص واقعی. به این دلیل است که پطرس رسول می‌گوید، «زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم.»<sup>۳</sup>

”او می‌گوید، «این حقیقت است. واقعیت است. قابل اعتماد است.» و بله، این حقیقت هر چیز متضاد را رد می‌کند.”

## فیل‌ها و اعتقاد

با این حال، حتی اگر در مورد مسیحیت حق با زکریاس باشد، آیا این ضرورتاً بدین معناست که تمامی مذاهب دیگر دروغین هستند؟ شاید تمامی آنها در بطن خود حقایق بنیادین یکسانی را تعلیم می‌دهند، اما از زبانهای متفاوت، تصاویر متغیر و سنن گوناگون جهت بیان باورهای اساساً همانند بهره می‌برند. گفتیم: ”برخی می‌گویند اگر نقابها را کنار بزنید، تمامی مذاهب جهان اساساً پدر بودن عالمگیر خدا و برادری عالمگیر نوع بشر را تعلیم می‌دهند. این بدین معناست که تمامی سیستم‌های عقیدتی جهان اعتبار معادلی دارند.”

زکریاس در حالی که چهره‌اش نشانگر نارضایتی بود سر خود را تکان داد. جواب داد: ”فقط کسی که مذاهب جهان را نمی‌شناسد مدعی می‌شود که آنها همگی اساساً یک چیز را تعلیم می‌دهند. ”منظور آنها از پدر بودن عالمگیر خدا چیست در حالی که بودیسم حتی ادعا نمی‌کند خدایی وجود دارد؟ منظور شما از پدر بودن خدا چیست، در صورتیکه شانکارا، یکی از مورد احترام‌ترین فلاسفه هندو می‌گوید خداپرستی فقط روش یک کودک است برای آنکه نهایتاً به قله برسد، جایی که در می‌یابید خدا چیزی غیر از خود شما نیست. پس معنای پدر بودن خدا چیست؟ این یک توهم است. این پدر بودن خدا نوعی دکترین فرامذهبی نیست.

”درثانی، در مورد برادری نوع بشر، بله ما به عنوان موجودات انسانی خواهر و برادر هستیم، اما تنها دلیل برای این مسئله این است که ما توسط خداوند شکل یافتیم.” او با خنده‌ای آرام گفت: ”به محض اینکه این بنیاد را بردارید، برادری به دسته‌ای از گروه‌ها با القاب یکسان تبدیل می‌شود تا برادران! بطور خلاصه اسلام، بودیسم، هندویسم و مسیحیت سخنشان یکی نیست. آنها متمایز بوده و متقابلاً دکترین مذهبی یکدیگر را رد می‌کنند. آنها همگی نمی‌توانند همزمان برحق باشند.”

هنوز تلاش نکرده بودم این مطالب را هم‌آهنگ نمایم. پیشنهاد کردم: ”شاید مذاهب گوناگون هر کدام دربرگیرنده برشی از حقیقت باشند. جان‌هایک الهیات‌دان می‌گوید مذاهب جهان پاسخهایی هستند به واقعیت نهایی یا خدا که بسته به شرایط فرهنگی با هم فرق دارند. آیا این شبیه داستان قدیمی سه مرد کوری که فیلی را لمس می‌کردند نیست. هر مذهبی در تلاشی صادقانه اما ناکافی برای تعبیر راز خداست و بنابراین هر کدام به طریقی معتبر است؟”

زاگریاس با اندکی جودوی فلسفی آغاز به سخن کرد. جواب داد: "یا هایک محصول فرهنگ خود است یا اینکه در بیان این نظر از فرهنگ خود سبقت گرفته است. و اگر او از فرهنگ خود سبقت گرفته، از کجا معلوم که افراد دیگر از فرهنگ‌های خود جلو نیفتاده باشند؟ این نظریه از لحاظ علمی بسیار سنجیده بنظر می‌رسد، اما در قلب خود ایرادات زیادی دارد."

پرسیدم: "مانند؟"

"برای مثال، آیا شخص منکر خدا برشی از حقیقت را داراست، یا اینکه منکر خدا در اینجا در حاشیه قرار می‌گیرد؟ اگر منکر خدا بخشی از حقیقت را دارد، کدام بخش از آن را، زیرا تفکر بنیادی انکار خدا دقیقاً بر رد وجود خدا قرار دارد؟"

او مکث کرد تا اجازه دهد پرسش خود، خود را پاسخ دهد. سپس افزود: "نظر من این است: به لحاظ معنایی در تمامی مذاهب عمده جنبه‌هایی از حقیقت وجود دارد. آنها همگی دربرگیرنده افکار و ایده‌های بزرگی هستند. خواندن نظرات فلاسفه برجسته شرقی فوق‌العاده هیجان‌انگیز است. اما این مانند آن نیست که ما افراد کوری هستیم که فیلی را بررسی می‌کنیم، بطوریکه یکی پا را لمس کرده فکر می‌کند درخت است، دیگری خرطوم را و گمان می‌کند طناب بوده و سومی گوش را لمس و خیال می‌کند بادبزن است."

در حالی که برای تاکید صدایش را بالا می‌برد، افزود: "نکته این است، این حکایت پیشاپیش این واقعیت را بدست داده که آن موجود در واقع یک فیل می‌باشد! مرد کور ممکن است به شما بگوید این یک درخت است، اما وی اشتباه می‌کند. این درخت، طناب یا بادبزن نیست. مرد بینا می‌داند که این یک فیل است. او حقیقت را می‌داند؛ بینایی او آنرا بر وی آشکار نموده است. و عیسی مسیح این را به وضوح مطرح کرد تا شاید حقایق جاودانه خدا شناخته شوند. عیسی مسیح بخش مرکزی انجیل است. در او، تمامی حقیقت گرد هم آمده است. پس گرچه ممکن است در جاهای دیگر جنبه‌هایی از حقیقت وجود داشته باشد، جمع کامل حقیقت در مسیح است."

"توضیح هایک احتمال اینکه خدا خود را آشکار سازد، تا ما بتوانیم نسبت به او شناخت کسب نماییم را نادیده می‌گیرد. در عوض، هایک اولویت را به فرهنگ و اشراق می‌دهد. اما کتاب مقدس می‌گوید خدا خود را آشکار نمود: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود . . . و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم.»"<sup>۴</sup>

رهای، صالح شمردگی، پرستش

کوئنتین کریسپ کم‌دین زمانی گفت: «هنگامی که در ایرلند شمالی به مردم گفتم که من منکر خدا هستم، زنی از میان تماشاگران از جا برخاست و گفت، «بله، اما آیا به خدای کاتولیکها اعتقاد نداری یا به خدای پروتستانها؟»»

طنز او در واقع تفسیر غم‌انگیزی است از عمق نزاع فرقه‌ای در آن سرزمین. در طول قرون، جهان رنجشها و خشونت‌های زیادی را به خود دیده که دلیل آن تفاوت نگرش مردم نسبت به خدا بوده است. تعدادی از مردم، بیزار از کشمکشهای مذهبی، دستهای خود را بالا انداخته و گفتند جهان جای بسیار بهتری خواهد بود اگر مردم بسادگی دست از بحث بر سر مجادلات عقیدتی برداشته و در عوض بر زندگی صلح‌آمیز در کنار یکدیگر تمرکز نمایند.

به زکریاس یادآور شدم: «مسلمانان، یهودیان، مسیحیان، مورمونها و هندوهایی وجود دارند که زندگی اخلاقی دارند. آیا اینکه شخص چطور زندگی و با همسایه خود رفتار می‌کند از اینکه چه نوع اعتقاد الهیاتی‌ای دارد پر اهمیت‌تر نیست؟»

اینطور جواب داد: «اینکه شخص چطور زندگی و با همسایه خود رفتار می‌کند بسیار مهم است. اما از اینکه وی به چه اعتقاد دارد مهم‌تر نیست، زیرا روش زندگی او انعکاسی است از باورهایش. صرف نظر از اینکه آیا او هرگز پای اظهاریه اعتقادی را امضاء کرده یا نه، آنچه وی واقعاً و حقیقتاً باور دارد همان چیزی است که در نهایت مطابق با آن زندگی می‌کند. اما این سؤال این نکته را به ذهن متبادر می‌سازد که زندگی تماماً در اخلاق خلاصه می‌شود.»

پرسیدم: «اگر زندگی در اخلاق خلاصه نمی‌شود، پس مفهوم آن چیست؟»

پاسخ داد: «عیسی مسیح به این دنیا نیامد تا افراد بد را نیکو نماید. او به این جهان آمد تا مردگان را حیات بخشد. او آمد تا کسانی که از لحاظ خداوند مرده‌اند، برای او زنده شوند. اگر این زندگی در اخلاق خلاصه می‌شد، در آن صورت چگونه زیستن شما مهمترین مسئله می‌بود، هر چند که باز هم این امر با اعتقادات شما مرتبط می‌شد. اما آنچه در مورد مفهوم مسیحی درست فهمیده نمی‌شود این است که، مهم نیست ما چقدر خوب زندگی کنیم، ما هرگز نخواهیم توانست در سطح استانداردها و شخصیت خدا زندگی نماییم.»

«کلمه «گناه» به معنای به نشانه نزدن است. و اگر این تعریف صحیحی باشد، سپس فیض خدا مهم‌ترین حقیقت می‌گردد. جدای از او، ما حتی نمی‌توانیم باور داشته باشیم چه چیز درست است، چه رسد به اینکه به طریق صحیح زندگی کنیم.»

”پس، بله، داشتن زندگی محبت‌آمیز و مطابق با اخلاق مهم است، اگر صرفاً برای بقا باشد. اما فلاسفه از سقراط، افلاطون و ارسطو گرفته تا متفکرین روشنفکری از قبیل عمانوئیل کانت حتی قادر نبودند تعریف نمایند اخلاق چیست. در نهایت، آنها فقط توانستند برای ما بیان کنند اخلاق برای جامعه چه می‌کند.

هنگامی که بر روی گزینه‌هایی که مطابق با آنها مردم می‌توانند زندگی خوبی داشته باشند مطالعه‌ای را انجام می‌دادم، دست آخر به شش یا هفت مورد رسیدم، از قبیل اخلاقیات تابع موقعیت ژوزف فلچر، انسانیت خودمدارانه آین رند، نظریه وظیفه کانت و الی آخر. ولی آنها بشدت یکدیگر را نقض نمودند و دلیل آن این است که هیچ دلیل اخلاقی برتر متقاعد کننده‌ای وجود نداشت. همه چیز تا بقاء صرف تنزل نمود. بنابراین من معتقدم که خیر و شر نقطه آغاز غلطی است؛ از لحاظ روحانی حیات و موت جایی است که باید از آن شروع کنید.

گفتم: ”ولی همانطور که شما تصدیق نمودید، این مهم است که مردم چطور زندگی می‌کنند. مردم می‌گویند گاندی از بسیاری از مسیحیان زندگی پرهیزگارانه‌تری داشت. او چرا باید به جهنم فرستاده شود، فقط به این خاطر که پیرو مسیح نبود؟“

با لبخندی گفت: ”این مسئله بغرنجی است. هنگامی که در حضور تماشاگران این سؤال از من پرسیده می‌شود، موقع آن است که بخواهم استراحت کوتاهی داشته باشم!“

”اما کتاب مقدس برای پاسخگویی به این سوال راهنمایی‌هایی را به ما ارائه می‌دهد.

”قبل از هر چیز، مهم است که بدانیم هیچ انسانی نمی‌تواند فردی را راهی بهشت یا جهنم نماید. در واقع، خود خداوند کسی را به بهشت یا جهنم ارسال نمی‌کند، شخص انتخاب می‌کند که آیا به فیض خداوند پاسخ مثبت دهد یا فیض خدا را رد کند، گرچه حتی آن تصمیم نیز در اثر فیض او میسر می‌شود.

”دوم، ابراهیم در باره سدوم و عموره از خدا می‌پرسد که آیا اجازه خواهد داد که صالحان با شیران هلاک شوند، و بسیار جالب است که چطور ابراهیم سؤال خودش را پاسخ می‌دهد. او می‌گوید، «آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»<sup>۵</sup> این بدان معناست که ما می‌توانیم بطور مطلق مطمئن باشیم که هر کاری که خداوند در مورد گاندی یا هر شخص دیگری انجام دهد، آنچه عدل است را بجای خواهد آورد.

”حال، به این بیندیشید: کتاب مقدس می‌گوید هر کسی که ابدیت را در آسمان با خداوند سپری نماید بدلیل فیض و تمهید عیسی مسیح که وی بدان اعتماد و آنرا دریافت نموده، در آنجا قرار گرفته است.

اگر فرد آن فیض را رد نماید، آیا فرد نیکویی است یا شرور؟ این سؤال جالبی است، زیرا متون مقدس به ما می‌گویند هیچ کس نیکو نیست مگر آنکه قبلاً رها شده باشد.<sup>۶</sup> گفتیم: "آنها توضیح دهید."

"الگو در خروج سه بخشی است: خداوند قوم را از مصر خارج نمود، شریعت اخلاقی را به آنان عطا نمود و خیمه عبادت را بدانان عرضه کرد. به بیان دیگر، رهایی، صالح شمردگی و پرستش. شما هرگز نخواهید توانست این ترتیب را نقض نمایید. در صورتی که رها شده نباشید، نمی‌توانید صالح شوید. اگر رها و صالح نشوید، قادر به پرستش نخواهید بود، «کیست که به کوه خداوند برآید؟ او که پاک دست و صاف دل باشد.»<sup>۶</sup>

"پس رهایی مهمترین گام بسوی صالح شمردگی است. اگر من خود سعی کنم در جهت نیکویی عمل نمایم، ضرورتاً می‌گویم من برای رهایی به خدا نیازی ندارم. من خود رها کننده خود هستم. هر شخصی، چه در چشم ما نیک باشد یا بد، چنین چیزی بگوید از اصلی بنیادی مکاشفه خدا که می‌گوید رهایی نخستین گام است تخطی نموده است."

## پس تکلیف گاندی چه می‌شود؟

هنوز ذهن من به گاندی مشغول بود. پرسیدم: گاندی از مسیح پیروی نکرد، پس گمان می‌کنم شما می‌گویید او رها نشده بود."

زکریاس پاسخ داد: "آن مطلبی است که خدا تعیین خواهد نمود. با اینحال اعتقاد گاندی بر چه بود. وی آنرا در یک بیانیه خلاصه نمود: «خدا حقیقت است و حقیقت خداست.» سؤال من از او این می‌بود، «معنای این گفته چیست؟» ما در اتاقی نشستیم؛ این بیانیه‌ای درست است. این چه ربطی دارد به اینکه آیا این اتاق خداست یا نه؟ هیچ ربطی. گفته گاندی فقط شبیه بیانیه‌ای است که الان گفتیم. خدا وجود دارد. آیا این بیانیه صحیحی است؟ اگر بیانیه صحیحی است، این خدا کیست؟"

من صحبتش را قطع کردم: "با اینحال در اینجا شما شخصی مانند گاندی را دارید که از دید بسیاری از مردم زندگی خوبی داشت، در حالی که قاتلی زنجیره‌ای مانند دیوید برکوویتز، پسر سام، مردمان بی‌گناه زیادی را به قتل رساند و حال وی می‌گوید دعای مخصوص مسیحی شدن را به زبان آورده است. مسیحیان می‌گویند برکوویتز به بهشت خواهد رفت ولی گاندی خیر. کجای این انصاف است؟"

"چون ما موجودات انسانی اخلاقی هستیم، می‌خواهیم انصاف را مشاهده کنیم. اما هنگامی که انصاف را در حد مسائل کسی که در یک دوره زمانی به آن شکل رفتار کرد تنزل می‌دهیم، تمامیت مفهوم

انصاف را از نظر دور نگاه می‌داریم. ما از نقطه نظر سیستم خود این مسئله را مورد قضاوت قرار می‌دهیم. اگر قرار بود خدا آنچه را به راستی هر شخصی سزاوارش بود اجرا کند، پای هیچکدام از ما به آسمان نمی‌رسید.

”در مورد دو برادر لطیفه‌ای جالب وجود دارد. این دو زندگی افتضاحی داشتند، و وقتی یکی از آنها بطور ناگهانی مرد، برادر زنده نزد شبان کلیسا رفته و پرسید آیا در مراسم تشییع جنازه برادرش سخنرانی خواهد کرد. وی گفت، «من فقط یک درخواست دارم، و آن اینکه از برادرم به عنوان یک قدیس یاد کنید.» شبان گفت نهایت همکاری را خواهد نمود.

”وقت تشییع جنازه فرا رسید و شبان داشت متوفی را می‌ستود. «مایلم بدانید که این مرد یک کلاه‌بردار، دروغگو، متقلب و دزد بود، اما در مقایسه با برادرش یک قدیس بود!»

”حال، در آن داستان لبه تیزی وجود دارد. ما به سختی تلاش می‌کنیم که نشان دهیم در مقایسه با دیگران خوب هستیم. دیوید برکوویتز می‌تواند بگوید، «دست نگه دار؛ من هیتلر نیستم! من میلیونها نفر را نکشتم، فقط چند نفر را به قتل رساندم.» یا «من جفری داهمر نیستم؛ قربانیان خود را نبلعیدم.» ما همیشه سعی می‌کنیم به گونه‌ای مقایسه را انجام دهیم که نسبت به دیگری بهتر بنظر آییم، و بنابراین فکر می‌کنیم خوب هستیم. اما از معیار اخلاقی بی‌نقص خدا ما همگی قاصریم. همه ما به بخشش و فیض خدا محتاجیم.

”مسئله، آنچه دیوید برکوویتز مرتکب شد قساوت‌آمیز و شرورانه بود. در این مورد جای بحث نیست. با این وجود، ما باید به این مسئله در نقشه کلی خدا بنگریم. ببینید، چیزهای بدتر از مرگ و قتل وجود دارند.“

پرسیدم: “مانند چه چیزهایی؟”

گفت: “گرچه درک آن مشکل است، بدترین چیز این است که به خدا بگویید به او نیاز ندارید. چرا؟ زیرا یک شخص مرده می‌تواند توسط خدا به حیات بازگردد؛ فرد داغ‌دیده می‌تواند از خدا آرامی دریافت نماید؛ کسی که مورد قساوت قرار گرفته قادر است اعانت و قوت خدا را یافته و حتی ببیند که خداوند بر تاریکی مرموز شریر غلبه می‌نماید. به بیانی دیگر، در میان این شقاوتها و فجایع حزن‌انگیز جایی برای توسل وجود دارد. اما کسی که می‌گوید به خدا نیازی ندارد، به چه چیز می‌تواند متوسل شود؟ هیچ چیز.

”پس سؤال این نیست که آیا من دیوید برکوویتز، مهاتما گاندی، آدلف هیتلر یا مادر ترزا هستم. پرسش این است، «آیا به این درک رسیده‌ام که از استاندارد کامل خدا قاصرَم و، بنابراین، جدای از فیض خدا، برایم ابداً امکان بودن با او در آسمان وجود ندارد؟»

”صراحتاً، اگر به طریقی زندگی کرده باشم که فکر می‌کنم آنقدر خوب بوده که به خدا نیازی ندارم، پس نتیجتاً برکوویتز به حقیقتی دست خواهد یافت که تکبر و اعتماد به نفس من مرا از دیدنش محروم می‌کند. جهنم چیست غیر از عدم حضور خدا؟ و برای من زیستن بدون حضور خدا مانند آن است که پیشاپیش در جاده جهنم قرار گرفته باشم.“

من اعتراض کردم: ”اما، آیا این عادلانه است که قاتلی مانند برکوویتزِ قصر در برود؟“ زکریاس گفت: ”من مطمئن نیستم که او قصر در رفته باشد. بله، اگر وی به گناهان خود اعتراف و توبه کرده و رحمت خدا را طلبیده باشد خداوند او را بخشیده است. اما هر چه او بیشتر در هارمونی با عیسی مسیح قرار گیرد، به دلیل آنچه انجام داده درد عمیقتری را احساس خواهد کرد.“

”بگذارید مثالی برای شما ذکر کنم. فرض کنید در حال رانندگی هستید و برای لحظه‌ای حواستان پرت شود. ناگهان بچه‌ای جلوی شما پریده و شما بچه را زیر می‌گیرید. هر چقدر از نزدیکتر با فاجعه در تماس باشید، بار سنگین‌تری را برای باقی عمر خود بر دوش احساس خواهید کرد. هرگز قادر نخواهید بود بدون اندیشیدن به اینکه «چکار کردم؟ چکار کردم؟» به چهره کودک دیگری بنگرید.“

”ما ممکن است فکر کنیم برکوویتز از این جهت که بالای دار نرفت از مجازات گریخت، اما چیزهایی از این قبیل برای قلب مانند چوبه‌دار هستند. قلب شما ممکن است با جهنمی که آنرا تخریب کردید خیلی شبیه باشد. اما باور ندارم که کسی که واقعاً ایمان آورده در سلول زندان نشسته و فکر کند، «خوب من عیسی مسیح را شناخته‌ام و بنابراین از مجازات خلاص شده‌ام.» نه. گاهی جهنم قلب می‌تواند بسیار عمیق و دردناک باشد.“

”من معتقدم برای نجات به تأخیر افتاده نیز جهنمی وجود دارد، زیرا اشکهایی جاری در حسرت آنچه پیش از شناخت خدا از دست رفته بود، ریخته می‌شوند. آیا خدا گذشته شما را می‌بخشد؟ بله، اما گاهی شما خود نمی‌توانید آنرا ببخشید.“

پس از گفتن اینها زکریاس مکشی کرد و به صندلیش تکیه داد. وقتی صحبت را از سر گرفت گفت: ”هرگاه فیض درست درک نشود، منجر به مقایسه و حسادت یا نارضایتی و اتهام بی‌عدالتی می‌شود. جالب اینجاست که عیسی مسیح دقیقاً به همین موضوع اشاره می‌نماید.“

”در یکی از حکایات، کارگرانی که تمام روز کار کرده بودند از اینکه افرادی که لحظه آخر آمده بودند از صاحبخانه مزد یکسان دریافت کردند خاطرشان مکدر شد.<sup>۷</sup> یکی از گیج کننده ترین حقایق کتاب مقدس درک این مطلب است که ما راه خود به سوی آسمان را خود بدست نمی آوریم. همچنین، ما در کتاب مقدس داستان زن بدنامی را می خوانیم که عیسی مسیح او را می پذیرد. شخص فریسی با تحقیر به او نگرسته و رحمت خدا را به استهزاء می گیرد.<sup>۸</sup> اعمال جای خود را دارند، اما به عنوان نمودی از دریافت بخشش خدا، نه با عنوان علامتی برای شایستگی دریافت آن بخشش.“

## تکلیف آنهایی که فبرفوش را نشنیده اند چیست؟

قاتل زنجیره ای دیوید برکوویتز خوش شانس بود. او در کشوری زندگی می کند که مردم آزادانه در مورد مسیحیت صحبت می کنند. شخصی در مورد پیشنهاد بخشش مسیح با وی سخن گفت، و او می گوید که به گناهان خود اعتراف کرده و ایمانش را بر مسیح قرار داده است. اما تکلیف مردمی که در جاهایی زندگی می کنند که انجیل بطور معمول مورد بحث قرار نمی گیرد یا نشر آن بواقع غیرقانونی است، چه می شود؟

پرسیدم: ”آیا غیرمنصفانه نیست که آنها محکوم شوند، حال آنکه هرگز در مورد عیسی مسیح نشنیده و صرفاً مذاهب سستی والدین خود را پیروی کرده اند؟“

زکریاس دستش را دراز کرد تا کتاب مقدسش را بردارد. در حالی که آنرا گشوده و اعمال رسولان را باز می کرد، من جاهایی را که او به رنگ زرد مشخص کرده بود از نظر گذراندم.

”کتاب مقدس می گوید در وهله اول هیچ کس جدای از این واقعیت که شخص و کار مسیح چنین چیزی را میسر نموده به حضور خدا نخواهد رسید. این هزینه ای است که پرداخت شده: مرگ مسیح بر روی صلیب به عنوان جایگزینی برای ما، و پرداخت مجازاتی که ما سزاوار تحملش بودیم. حال، برخی از مردم در این یا آن فرهنگ متولد می شوند، اما پولس رسول هنگامی که با اهالی آتن سخن می گفت مطلب بسیار جالبی را عنوان نمود.“

زاکریاس عینک مطالعه خود را از جیبش بیرون آورده و بر چشم گذاشت. سپس قسمتی از متنی که در آن پولس با فلاسفه یونانی مباحثه می کرد را خواند:

«وهرامت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.»<sup>۹</sup>

در حالی که عینکش را بر می‌داشت سرش را بالا آورده به من نگریست. گفت: "این نکته مهمی است زیرا او اشاره می‌کند که در خلقت یعنی جایی که برای هر فرد مکانی برای تولد تعیین شده، نقشه‌ای مقتدرانه وجود دارد. خدا می‌داند ما کجا متولد و بزرگ خواهیم شد، و ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که او را بجوئیم. به وضوح به ما گفته شده که هر جا زندگی کنیم، در هر فرهنگی، در هر قومی، او در دسترس همه ماست. همیشه این احتمال برای شخص وجود دارد که بر روی زانوان فریاد بر آورد، «خداوندا به من کمک کن»، و اگر چنین اتفاقی بیفتد راههایی وجود دارد که از طریق آنها خداوند می‌تواند آنان را یاری دهد، که فراتر از درک ما هستند.

"برای مثال؟"

"برای مثال، او ممکن است کسی را بفرستد تا انجیل را با آنان در میان گذارد. یا اجازه دهید آنچه را برای زن مسلمانی که برای سازمان شناخته شده‌ای در کشورش کار می‌کرد اتفاق افتاد، برای شما نقل کنم. او من به گفت چطور در پایان یک روز کاری داشت دفترش را ترک می‌کرد و در قلب خود غمگین بود. در حالی که راه می‌رفت زیر لب گفت، «نمی‌دانم چرا تا این حد تهی هستم»، و بعد از آن، بطور غیرمنتظره‌ای گفت، «عیسی، آیا تو می‌توانی به من کمک کنی؟» در کنار پیاده‌رو ایستاده و با خود گفت، «چرا نام او را بردم؟» خوب، آن زن در نهایت مسیحی شد.

"در مورد او، من گمان می‌کنم خداوند قلبی را دید که تشنه اوست اما نمی‌داند چطور او را در کنج هستی خود بیابد. فکر می‌کنم این خدا بود که موانع محیطی او را در هم شکست، زیرا پیش از آن او در جستجوی خدا موانع زندگی درونی خود را در هم شکسته بود. بنابراین خدا قادر است در پاسخ به هر آنکه جویای شناخت او باشد شرایط فرهنگی را در نوردد.

"طریق دیگر برای نگاه به این مسئله را در رومیان می‌توان یافت، آنجا که پولس می‌گوید قدرت لایتناهی و الوهیت خدا از طریق آفرینش او بر همگان آشکار می‌شود.<sup>۱۰</sup> سپس پولس ادامه می‌دهد خدا شریعت را بر دلها و ضمیر ما مکتوب می‌نماید تا شاید او را بجوئیم.<sup>۱۱</sup> و سپس از کلام مسیح می‌گوید که برای شخص جهت رسیدن به شناخت نسبت به او ضرورت دارد.<sup>۱۲</sup> من بیش از پیش فکر می‌کنم این کلام مسیح در شبکه فرهنگهای مختلف رسوخ می‌کند.

"منظورم از این حرف چیست؟"

"من در کشورهای اسلامی متعددی که در آنها صحبت کردن از مسیح دشوار است سخنرانی کرده‌ام. در واقع، هر مسلمانی که پیرو مسیح شده، یا بدلیل محبت مسیح که از طریق مسیحیان ابراز شده، و یا به علت یک رویا، خواب، یا هر رویداد فوق طبیعی دیگر به چنین نقطه‌ای رسیده است. حال، هیچ مذهبی

عقایدی به بغرنجی عقاید اسلام در مورد فرشتگان و رویاها ندارد و گمان می‌کنم این خارق‌العاده است که خداوند چنان حساسیتی را نسبت به جهان فوق طبیعی بکار می‌گیرد تا از طریق آن در رویا و خواب سخن گفته و خود را مکشوف نماید.

"یکی از بزرگترین ایمان آورندگان هندی، ساندر سینگ، سیک بود و از طریق ظاهر شدن مسیح در رویایی در اتاقش به هنگام شب مسیح را شناخت. این مسئله تأثیری ژرف بر زندگیش گذاشته و مسیحی شد. پس راههایی وجود دارند که خداوند قادر است خود را آشکار نماید که از درک ما بسیار فراتر می‌روند.

"حال، اگر خدا قادر است به طرق مختلف از راههایی که حتی به فکر ما نمی‌رسد کلام مسیح راه برساند، اگر هر جا که باشیم از ما دور نیست، اگر قادر است از طریق مکاشفه خلقت و وجدان ما با ما سخن گوید، پس ما باید این واقعیت را بپذیریم که هیچ بهانه‌ای برای ما باقی نمی‌ماند. هر وجود انسانی به اندازه کافی در مورد حقیقت می‌داند که اگر به آن حقیقت پاسخ مثبت دهد خداوند چیزهای بیشتری را برایش مکشوف نماید. آیا این بدان معناست که او باید همان حجم از حقیقت را بدانند که دیگری در شرایط دیگر می‌داند؟ باور ندارم اینطور باشد."

من سعی کردم نکته مورد نظر او را خلاصه کنم. "شما می‌گویید صرف نظر از اینکه شخص در کجای جهان زندگی می‌کند، صرف نظر از فرهنگی که در آن بسر می‌برد، به هر کسی که به ادراک خود پاسخ مثبت داده و صمیمانه خدا را جستجو کند به نحوی فرصتی جهت لبیک گفتن به او داده می‌شود؟"

در همان حال که صحبت می‌کردم، زکریاس حرفهایم را سبک و سنگین می‌کرد. جواب داد: "اعتقاد من چنین است. در اینجا باید خیلی دقت کنیم، اما من معتقدم که اگر شخص صادقانه و صمیمانه در جستجوی او باشد خداوند راههایی را برای شخص فراهم می‌کند تا صدای او را بشنود. اگر آن شخص تحت هیچ شرایطی به ندای خدا پاسخ نگوید، پس احتمالاً از او نخواهد شنید. اما مردم همگی به اندازه کافی اطلاعات دارند که سبب محکومیت‌شان شود؛ لازم نیست حتماً یوحنا ۳: ۱۶ را شنیده باشند تا گمشده محسوب شوند. آنان گمشده‌اند زیرا نپذیرفته‌اند که خدا از طریق آفرینش، وجدانهایشان و راههای دیگر با آنها سخن گفته است. به این دلیل، ما همگی باید در مقابل او حساب پس دهیم."

"پس بی‌ریایی اهمیت دارد؟"

اینطور جواب داد: "بی‌ریایی نجات نیست، اما فکر می‌کنم صمیمیت این احتمال را ایجاد می‌نماید که خداوند خود را به شما مکشوف نماید. برخی ممکن است بی‌ریا بنظر آیند و وقتی مسیح به آنها معرفی می‌شود او را رد کنند. آنها قادر نیستند حقیقت را محک بزنند."

گفتم: "پس شما معتقدید که میزان اطلاعاتی که شخص باید در مورد مسیح داشته باشد می تواند شدیداً تغییر نماید؟"

"بله، من بر این باور هستم. خطر دیدگاه غربی در این تفکر است که اگر چیزی مرتب بسته بندی نشده باشد، خوب نیست. و متأسفانه، برخی از مسیحیان غربی فکر می کنند اگر شخص دقیقاً مانند آنان اعتقادش را بیان نکند، خدا را نمی شناسد.

"با این وجود یک نوزاد در مورد مادرش چه می داند؟ او می داند که مادر وی را تغذیه کرده، پوشکش را عوض می کند، او را در آغوش می گیرد و او را می بوسد، پس باید دوستش باشد. آن کودک مادرش را به خوبی زمانی که هجده ساله می شود نمی شناسد. اما آنقدر او را می شناسد که دوستش داشته باشد. من اعتقاد دارم که در همان حال که خدا از خود مکاشفه می دهد سطوحی از ادراک وجود دارد که مطمئناً تغییر خواهند کرد.

## چرا عیسی مسیح نه؟

اگر عیسی مسیح برحق است، چرا این همه افراد او را رد می کنند؟ اگر مسیحیت بر حقیقت استوار است آیا نمی بایست سرانجام ظفر یابد؟ با اینحال این چیزی نیست که بررسی آماری نشانگر آن باشد. مسیحیت در به ایمان آوردن پیروان سایر مذاهب عمده بطور نسبی پیشرفت ناچیزی داشته است. اساساً، مردم سراسر جهان مایلند مذاهب والدین خود را بپذیرند.

از زکریاس در این مورد سؤال کردم، و او گفت که این موضوع او را به عنوانی مدافعی برای مسیحیت آشفته خاطر می سازد. گفت، با این وجود برای این مسئله توجیهاتی هست.

پرسید: "برای آنکه به این موضوع از زاویه دیگری نگریسته شود، چرا بودیسم اینقدر در آمریکا محبوبیت دارد؟ جواب من ساده است: زیرا می توانید بدون داشتن خدا نیکو باشید. اگر بتوانید مقدار ناچیز نازنینی از اعمال روحانی را بین ساعت سه تا پنج بعد از ظهر بجا آورده و بعد دوباره به سراغ بخش دوم زندگی خود رفته و به هر طریقی که برایتان خوشایند است آنرا سپری نمایید، خوب، چرا که نه؟ مذهبی مانند این جاذبه زیادی خواهد داشت.

"چرا اسلام برخی افراد را به خود جذب می نماید؟ بخاطر ملاحظات سیاسی - جغرافیایی. جاذبه ایمان هندو در چیست؟ هندویسم از لحاظ فلسفی غنی بوده و مرام برخورد احترام آمیز آن با دنیای امروز سبب جلب توجه می گردد."

پرسیدم: "چرا مسیح چنین نیست؟"

پاسخ داد: "زیرا مسیح شما را فرا می‌خواند تا در خود بمیرید. هرگاه حقیقت در برگیرنده تعهد تامی باشد که در آن شما خود را کاملاً فروتن ساخته، تا آنجا که اراده خود را تسلیم نمایید، همیشه مقاومت خواهید کرد. مسیح به قدرت و استقلال ما می‌تازد. او در زمینه‌های قدوسیت ما را به چالش می‌کشد. یحیای تعمیددهنده در حال ارائه شریعت ظهور نمود. این مسئله برای مردم خوشایند نبود. مسیح در حال ارائه پیام فیض ظهور نمود و آنها گفتند، «تو چرا استواری شریعت را به ما عرضه نمی‌کنی؟» هر آنچه مسیح به درون فرهنگ می‌آورد، فرهنگ می‌خواهد آنرا تغییر دهد. در قلب عدم پذیرش مقاومت در مقابل این ادعا که شخص کیست وجود دارد.

"بودیسم و سایر سیستم‌های مذهبی اساساً به مردم می‌گویند چطور با تلاشهای اخلاقی شخصی خود را بالا بکشند. من در اغلب موقعیت‌ها هرگز مشکل این را نداشته‌ام که بدانم چه چیز درست و چه چیز غلط است؛ آنچه فاقدش بودم اراده انجام کار درست بود. اینجا جایی است که مسیح وارد عمل می‌شود. او می‌گوید اگر خود را به تمامی تسلیم او کنید، نه تنها حیات جاودان را به شما عطا می‌کند، بلکه او آنچه را که می‌خواهید در این زندگی انجام دهید تغییر خواهد داد."

با توجه به سطح تعهدی که مسیحیت طلب می‌نماید، کنجکاو شدم بدانم چه چیز زکریاس را بر آن داشت تا به پیام مسیح پاسخ مثبت دهد. گفتم: "کمی از سرگذشت خود برایم بگو."

برای لحظه‌ای در حالی که غبار را از سجاف شلوارش می‌زدود به پایین خیره شد. سپس فنجان چایش را برداشت و پیش از آنکه جواب دهد جرعه‌ای از آن را نوشید.

شروع کرد: "در هند، شما آن چیزی هستید که با آن متولد می‌شوید. پدر و مادر مسیحیان اسمی بودند، در واقع، دلیل اینکه مسیحی بودند خیلی ساده این بود که بودیست، مسلمان یا هندو نبودند. من هرگز سعی نمی‌کنم شنیدن انجیل در کلیسای خود را که بسیار آزاد اندیش بود بخاطر آوردم.

"درست قبل از ایمان آوردنم به مسیح، خواهرانم با انجیل آشنا شده و زندگی خود را به مسیح سپردند. من در دو مرحله به مسیح ایمان آوردم. مرحله اول زمانی بود که هفده سال داشتم و انجیل را که بطور عمومی در یک تالار سخنرانی معرفی می‌شد شنیدم. با خود گفتم، «یک چیزهایی در مورد آن حقیقت دارد و من آنرا می‌خواهم.» جلو رفتم و با من صحبت کردند، اما واقعاً آنرا نفهمیدم. بقیه بیش از حد سنگین بود.

"در آن موقع در فرهنگی که وضعیت تحصیلی اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت تحت فشار زیادی بودم. اگر در صدر کلاس قرار نداشته باشی، هرگز موفق نخواهی شد. من تاب تحمل این همه را نداشتم. از

سوی دیگر پدرم نیز بسیار سختگیر بود و من با این مسئله دست به گریبان بودم. تنبیهات بدنی زیادی را متحمل شدم.

”پس چند ماه بعد تصمیم گرفتم به زندگی خود پایان دهم. افسرده نبودم؛ بنابراین دوستانم از شنیدن اینکه خودکشی حتی به ذهن من خطور کند شوکه می‌شدند. اما برای من، زندگی هیچ معنا یا هدفی نداشت. یک روز به مدرسه رفته، در آزمایشگاه علوم را گشوده و مقداری سم پیدا کردم. آن را در یک لیوان آب ریختم. سم را فرو داده و بروی زانوانم افتادم.“

با ناباوری خیره نگاه کردم. در مورد زاکریاس که امروز تا آن حد پخته، فرهیخته، سخنور و صاحب نفوذ است، برای من غیر ممکن بود او را به صورت نوجوانی سردرگم و نومید به تصور آورم که بر زانوان خود چمباتمه زده و در حالی که سمومی که خود آزادانه وارد بدنش نموده در رگهایش جریان می‌یافتند، بریده بریده نفس می‌زند.

ادامه داد: ”خدمتکار خانه با عجله مرا به بیمارستان رساند؛ اگر او آنجا نبود، مرده بودم. آنها تمامی سم را از بدنم خارج نمودند. در حالی که روی تخت دراز کشیده بودم، یکی از دوستانم عهد جدید در دست وارد اتاق شد و یوحنا ۱۴ را به من نشان داد. قادر به نگه داشتن کتاب نبودم زیرا بدنم بیش از حد آب از دست داده بود. مادرم مجبور شد آنرا برایم بخواند.

”بله، مادرم آنجایی را می‌خواند که مسیح با توما گفتگو می‌کرد و می‌گفت، «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.» و سپس به آیه ۱۹ رسید، که در آن مسیح به شاگردانش فرمود، «از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.»

آن آیه جان مرا لمس کرد. در دعا گفتم، «عیسی، من آنقدرها در مورد تو نمی‌دانم، اما تو به من می‌گویی که خالق حیات واقعی هستی.» من مفهوم گناه را نمی‌فهمیدم. در آن فرهنگ نمی‌توانستم بفهمم. اما آنچه درک کردم این بود که او خود را به من عرضه می‌کرد تا مرا حیات بخشد.

”پس گفتم، «اگر مرا از این بیمارستان بیرون ببری، بدنبال حقیقت عالم را در خواهم نوردید.» و پنج روز بعد در حالی که انسان کاملاً جدیدی بودم از آن اتاق قدم بیرون گذاشتم. شروع کردم به مطالعه کتاب مقدس، و این مسئله زندگی را زیورور کرد. سپس برادرم پیرو مسیح شد، حال آنکه که پدر و مادرم قبل از مرگشان ایمان آوردند.

”اما در آن بیمارستان بود که مسیح به من (خود من) گفت که قادر است چیزی به من عطا نماید که از زندگی واقعاً انتظار می‌رود. و من هرگز به پشت سر نگاه نکرده‌ام. سالیان مطالعه فقط تصمیم مرا در پیروی از او تایید کرده‌اند. در کمبریج تحت تعلیم یک شخص منکر خدای مشهور تعدادی واحد

درسی فلسفه گذراندم، و بیاد دارد که با حیرت می‌اندیشیدم، «آیا اینها بهترین استدلال‌ات منکرین خدا هستند؟» این فقط حقانیت کتاب مقدس را تصدیق نمود.

گفتم: «شما با افراد زیادی که در جستجوی مسائل روحانی هستند سروکار دارید، به آنها چه می‌گویید؟»

«کتاب مقدس می‌فرماید، «و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت.»<sup>۱۳</sup> در اینمورد فکر کنید، این وعده‌ای حیرت‌انگیز است. من آنها را تشویق می‌کنم که قلب و فکر خود را به حالتی پذیرا رسانده و ذکاوت خود را از آزمودن حقانیت کتاب مقدس دریغ نکنند. هر شخص صادقی که با دیدی بدور از پیشداوری قدم پیش گذارد، نمی‌دانم چطور می‌تواند پا پس کشد بی آنکه بگوید بر روی زمین هیچ چیز مانند این وجود ندارد.

«من جهان را گشته‌ام. بالا و پایین را کاویده‌ام. هیچ چیز نیافتم که ذهن، قلب، و عمیقترین اشتیاقهای جانم را مانند عیسی مسیح سیراب نماید. او نه تنها راه، راستی و حیات است، بلکه برای من شخصی است. او راه من، راستی من و حیات من است، درست همانطوریکه برای هر که او را طلب کند می‌تواند چنین باشد.

«زیرا بیاد آورید پولس به اهالی آتن چه گفت: او گفت «او از هیچ یک از ما دور نیست.»»

#### آیات متن:

<sup>۱</sup> یوحنا ۱۴: ۶، <sup>۲</sup> اعمال ۴: ۱۲، <sup>۳</sup> ۲ پطرس ۱: ۱۶، <sup>۴</sup> یوحنا ۱: ۱ و ۱۴، <sup>۵</sup> پیدایش ۱۸: ۲۵، <sup>۶</sup> مزمور ۲۴: ۴-۳، <sup>۷</sup> متی ۲۰: ۱-۱۶، <sup>۸</sup> لوقا ۷: ۳۶-۵۰، <sup>۹</sup> اعمال ۱۷: ۲۶-۲۷، <sup>۱۰</sup> رومیان ۱: ۲۰، <sup>۱۱</sup> رومیان ۲: ۱۴-۱۵، <sup>۱۲</sup> رومیان ۱۰: ۱۴-۱۵، <sup>۱۳</sup> ارمیا ۲۹: ۱۳

## شکل بنشی به پاسخ

۱- شما چطور به فردی که باور شما را در مورد اینکه مسیح تنها طریق به سوی خداست به چالش می‌کشد پاسخ خواهید داد؟

۲- سعی کنید از دوستی غیرمسیحی پرسید آیا هرگز در مورد ادعای مسیح که او تنها طریق بسوی خداست فکر کرده است. بنوشید وی را به بحث در مورد این موضوع ترغیب نمایید.

## بحث موضوع

۱- اولین بار که ادعای مسیح در مورد اینکه او تنها راه بسوی خداست را شنیدید، عکس‌العمل شما چه بود؟ از آن موقع دیدگاه شما چگونه تغییر کرده است؟

۲- با افرادی که از لحاظ دیدگاه کثرت‌گرا هستند، یعنی اعتقاد دارند مسیرهای متعددی بسوی خدا و رستگاری وجود دارد، چه تجربیاتی داشته‌اید؟

۳- فکر می‌کنید دوستان غیرایماندارتان نسبت به ادعای انحصاریت مسیح چگونه واکنش نشان دهند؟ فکر می‌کنید اگر شما مدعی شوید تمامی مذاهب دیگر نادرست هستند عکس‌العمل آنها چگونه خواهد بود؟

۴- نقاط ضعف تصویرسازی‌هایی که برخی بکار می‌برند تا استدلال کنند همه مذاهب ذاتاً یکسانند، را ذکر کنید (از قبیل، راههای متفاوت که به یک قله منتهی می‌شوند)؟ شما این موضوع را چطور با یک دوست غیرایماندار مورد بحث قرار می‌دهید؟

۵- ما به عنوان مسیحیان چطور می‌توانیم باور خود به اینکه تنها طریق بسوی خدا عیسی مسیح است را معرفی کنیم، بدون آنکه به نظر کوتاه‌فکر، متکبر و متعصب آییم؟

۶- چگونه برای افراد زیر ادعای اینکه مسیح تنها راه بسوی خداست را توضیح می‌دهید:

- پیروان عصر نوین که معتقدند خود آنها خدا هستند؟
- کسی که به خدا اعتقاد ندارد؟
- شخصی که پیرو مذهبی شرقی از قبیل اسلام است؟
- دوستی که تردید دارد کسی قادر باشد حقیقت را بشناسد؟
- دوستی که به کثرت‌گرایی معتقد است، یعنی باور دارد که راه‌های گوناگون اما با اعتبار یکسانی بسوی خدا و رستگاری وجود دارد؟

## گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحثی که روی این مطلب داشتیم، فکر اصلی و باور اولیه‌ای را که در مورد این مطلب داشتید، چگونه عوض کرده است؟ افکار خود را در زیر خلاصه کنید.

۲- چگونه می‌خواهید این مطلب را به کار بندید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

کشف چگونگی بشارت ایمان خود به دیگران

موضوع دهم

۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهداف ایمان برقرار، و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

**با کمک خدا، من:**

